



فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاقی پژوهی
سال چهارم • شماره چهارم • زمستان ۱۴۰۰
Quarterly Journal of Moral Studies Vol. 4, No. 4, Winter 2022



جامعه‌شناسی اخلاق:

ارائه مدلی نظری برای تبیین جامعه‌شناسی زیست اخلاقی

مجید عجفريان*

doi 10.22034/ethics.2022.50026.1488

چکیده

«جامعه‌شناسی اخلاق» به عنوان یک میان‌رسته به دنبال تحلیل زیست اخلاقی با تکیه بر زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی است. در دهه‌های اخیر و از سوی جامعه‌شناسان، تلاش‌های زیادی برای احیا و نهادینه کردن دوباره این حوزه شده است. پژوهش حاضر با هدف ارتقای نظری این بحث و با تکیه بر پژوهش‌های تجربی، می‌کوشد به مدلی دست یابد که می‌توان از آن در تحلیل جامعه‌شناسی زیست اخلاقی بهره گرفت. روش در این پژوهش توصیفی-تحلیلی و داده‌های پژوهش مبتنی بر منابعی اند که با رویکرد تجربی به دست آمداند. بررسی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این مدل، افزون بر بر جسته کردن وجوده متمایز این رشتۀ هایی نظری روان‌شناسی و علوم‌شناسی - به جای تمرکز بر تعاریف پیشینی از اخلاق - به تغییرات اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر زیست اخلاقی توجه کرده است و در این راستا، سخن‌شناسی‌های اخلاقی را جهت نشان دادن توسعه امر اخلاقی در جامعه به کار گرفته و با تکیه بر آنها چارچوب‌های مربوط به سنجش تفاوت‌های اخلاقی را بهبود بخششده است. افزون بر این، پس از تحلیل تنواعات موجود در مفاهیم اخلاقی، چگونگی تأثیر اخلاق بر استراتژی‌های کُنش را در قالب انگیزه‌های اخلاقی و طرح‌واره‌های شناختی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها

جامعه‌شناسی اخلاق، زیست اخلاقی، سخن‌شناسی اخلاقی، کُنش اخلاقی، انگیزه‌های اخلاقی.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران |
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸ | تاریخ تایید: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

مقدمه

دانشمندان کلاسیک علوم اجتماعی، از دیرباز، در پی درک ماهیت نظام‌های اخلاقی بوده‌اند. آدام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰) – فیلسوف اسکاتلندری – بر این عقیده بود که معاملات اقتصادی در بازار به طور جدایی ناپذیری با احساسات اخلاقی پیوند خورده‌اند. امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) – جامعه‌شناس فرانسوی – مدعی بود که «اخلاق» بازتاب هبستگی جامعه است و اعضای جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد. کارل (۱۸۱۸-۱۸۸۳) – فیلسوف، اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی – استدلال می‌کرد که «اخلاق» یک نظام اجتماعی است که بر اساس اقتضایات تاریخی با نظام سلطه و نظام طبقاتی بورژوازی گره خورده و منجر به ضعف طبقه کارگر شده است و در نهایت، ماکس ویر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) – جامعه‌شناس و حقوقدان آلمانی – ضمن تکیه بر نظام اخلاقی پروتستانتیسم، تأکید داشت که دنیا اخلاقی انسان‌ها در پیوند عمیقی با کار بوده و البته، محلی برای ظهور و بروز ادعاهای رقبای دینی، اقتصادی و سیاسی با تکیه بر ایده‌ها و کاریزماتیک اخلاقی - تاریخی است (Firat & McPherson, 2010, p. 54).

۶۶

با این حال، در طول قرن بیستم، تکثیر مدل‌های علمی و نظری اخلاقی از کُنش انسانی، این حوزه را به سمتی سوق داد که در درگیری با اخلاق بسیار کمرنگ شد. کمرنگی و هماهنگ نبودن اخلاق با جامعه‌شناسی و به عکس، چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را مورد سنجش قرار داد، با این حال، جامعه‌شناسان نسبت به گذشته کمتر بر اصطلاحاتی همچون اخلاق، اخلاقی، کُنش اخلاقی و زیست اخلاقی تأکید می‌کنند. شاید مهم‌ترین دلیل این افول، ظهور نظریه تالکوت پارسونز (۱۹۰۲-۱۹۷۹) – جامعه‌شناس آمریکایی – تحت عنوان «هنجرهای اخلاقی» – و «اجماع اخلاقی»^۱ بود (Parsons & Shils, 1951, pp. 22-25). برداشت پارسونز از «امر اخلاقی» – با برخی توجیهات – با آنچه معتقدان پارسونز آن را مُدل «بیش از حد اجتماعی شده»^۲ می‌نامند، مرتبط است (Garfinkel, 1967, p. 68; Wrong, 1961, pp. 88-186).

نظریه ارزش‌های پارسونز بسیار جامعه‌محور بود، اما هرگز به خوبی – به طور تجربی – توضیح داده نشد. دلیلش شاید این بود که قرائت محافظه‌کارانه از تمرکز دوگانه پارسونز بر ارزش‌های نهادینه‌شده و هنجرهای متضاد نشان داد که جوامع، لزوماً به یک نظام اخلاقی خاص

-
1. Moral consensus
 2. Moral norms

و منحصر به فرد خودشان دست پیدا نمی‌کنند (Spates, 1983, p. 30). این میزان تأکید از سوی پارسونز بر درونی‌سازی و انطباق با هنجارها و ارزش‌ها، به سختی با جنبش جامعه‌شناسی در دهه ۱۹۶۰ سازگار شد. اگر چه، دیدگاه او «جهان اجتماعی» را به دور از ویژگی‌های ظاهرًاً ابُرژ و ذهنی، به سمت مفاهیم عینی و سوژه‌ای همچون سرمایه اجتماعی، قدرت، رفاه و غیره سوق داد. علاوه بر این، ظهور روش‌های کمی و به طور کلی تجزیه و تحلیل‌های آماری نیز در اول نگاه جامعه‌شناسی به اخلاق، بی‌تأثیر نبود؛ زیرا سنجش مفاهیم اخلاقی نسبت به شاخص‌های توصیفی همچون درآمد، سن و میزان تحصیلات بسیار دشوارتر است.

در همین راستا و در دهه‌های اخیر، نگاه به اخلاق در رشته‌هایی همچون روان‌شناسی و عصب‌شناسی^۱ رشد فزاینده‌ای داشته است. بسیاری از مسائل علم اخلاق - هم در مجلات دانشگاهی و هم در مطبوعات عمومی - همراه با توسعه دامنه آن به بحث عملکرد مغز انسانی و عصب‌شناسی شکوفا شدند (Haidt, 2008, p. 68). همچنین بخشی از مطالعات عصب‌شناسی نیز بر این دست مسائل متمرکز شد که به هنگام مواجهه مغز با معضلات اخلاقی، تغییرات شگرفی در آن ایجاد می‌شود. در همین زمان، بسیاری از مطالعات عصب‌شناسی نظری پژوهش‌های جاناتان هایت^۲ (۱۹۶۳...)- روان‌شناس اجتماعی معاصر - و همکارانش، با هدف تفصیل سیستم‌های مغزی و البته، گاه با ارائه نظریه‌های متقاض، به تأثیرات متفاوت عملکرد اخلاقی انسان بر این سیستم‌ها پرداختند (Haidt et. al, 1993).

بعض دیگری از بحث‌های اخلاقی در روان‌شناسی، به قضایت اخلاقی اختصاص یافته بود و اینکه این قضایت‌ها چگونه با واکنش‌های احساسی و عمده‌تاً سوگیری‌های ناخودآگاه چارچوب‌بندی می‌شوند. با این حال، به همان اندازه که ذهن اندیشمندان متوجه چنین مسائلی شد، نگاه جامعه‌شناسی به مسائل اخلاقی نیز افول کرد. با وجود این، در دو سه دهه اخیر، پژوهش‌های تجربی متعددی با نگاه جامعه‌شناسی اخلاق انجام شده که نشان می‌دهد با مطالعه آنها می‌توان به مدلی برای تبیین سوژه‌های اخلاقی دست یافت. این مدل، افزون بر بیان وجوده تمایز و پوشش دادن مواضع مشترک خودش با رشته‌هایی همچون روان‌شناسی و علوم شناختی به دنبال استفاده از ابزارهای علمی آنها در تحلیل و سنجش امر اخلاقی است.

پژوهش حاضر - با مرور پژوهش‌های تجربی جامعه‌شناسی - می‌کوشد تا مدلی ارائه کند که

1. Neurology
2. Jonathan Haidt

نشان‌دهنده کاربست جدید این حوزه برای تحلیل سوژه‌های اخلاقی باشد. روش در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها با تکیه بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای، جمع‌آوری و تحلیل شده‌اند. در طبقه‌بندی اولیه و همچنین با در نظر گرفتن بحث‌های نظری موجود در آنها ۵۸ مقاله و کتاب که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۶ منتشر شده بود، انتخاب و مورد مطالعه قرار گرفت. به منظور تعیین نهایی منابع، دو معیار در انتخاب و مرور آنها نقش اساسی داشته است. نخست، منابعی مورد توجه قرار گرفته‌اند که به شکل مستقیم ناظر به حوزه جامعه‌شناسی اخلاق‌اند و سپس پژوهش‌هایی در اولویت قرار گرفته‌اند که با نگاه جامعه‌شناسی و بر اساس داده‌های میدانی به مطالعه زیست اخلاقی پرداخته و در پی نظریه‌پردازی بوده‌اند. در نهایت و با توجه به این دو معیار، ۲۶ منبع از ۵۸ منبع مطالعه‌شده، به عنوان منابع اصلی جهت پاسخ به پرسش پژوهش انتخاب شدند. برای دسترسی به این منابع و مطالعه آنها نیز از برخی پایگاه‌های اطلاعاتی،^۱ سامانه‌های پیشرفته جست‌وجوی مقالات و کلیدواژه‌هایی همچون جامعه‌شناسی اخلاق، گُش اخلاقی، اخلاق اجتماعی و طبقه‌بندی اجتماعی مفاهیم اخلاقی، استفاده شده است.

در این حوزه، پژوهش‌های اندکی در ایران انجام شده است و از این میان، دو پژوهش به طرح دیدگاه‌های جامعه‌شناسی اخلاق در حوزه پژوهش اختصاص یافته است (نک: داده‌بر و همکاران، ۳۸۷؛ جعفریان، ۱۴۰۰). در حوزه اندیشه و ساحت اسلامی نیز مقدم (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «جامعه‌شناسی اخلاق در اندیشه فارابی» تلاش کرده است تا روابط میان اخلاق و ساخت اجتماعی - در اندیشه فارابی - را مورد بررسی قرار دهد. همچنین، صادقی (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «جامعه‌شناسی در اخلاق اسلامی و نسبت آن با جامعه‌شناسی اخلاق»، محورهای متفاوتی از بحث در خصوص نگاه جامعه‌شناسی به اخلاق را به بحث و بررسی بنشیند، ولی مُدلی برای تحلیل زیست اخلاقی ارائه نکرده است. حاجیانی (۱۳۹۳)، اما در پژوهشی متفاوت و تجربی با عنوان «جامعه‌شناسی اخلاق؛ تحلیل وضعیت اخلاق اجتماعی در جامعه ایران» - با تکیه بر داده‌های میدانی - به چگونگی وضعیت اخلاق عمومی و پاییندی مردم به ارزش‌های اخلاقی در جامعه ایران پرداخته است. هرچند، همه این پژوهش‌ها تلاش کرده‌اند به این حوزه بنگرند، اما تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های یاد شده در مُدلی نظری است که برای تبیین جامعه‌شناسی زیست اخلاقی ارائه شده است. نتایج این پژوهش، می‌تواند منظر و نگاه متفاوتی به پژوهشگران این عرصه برای مطالعه سوژه‌های اجتماعی-اخلاقی موجود در ایران به دست دهد.

سه تمایز اساسی مؤثر در جامعه‌شناسی اخلاق

جامعه‌شناسی اخلاق قدیم با نگاه‌های مسلط امیل دورکیم همراه بود و اخلاق راویزگی کل جوامع می‌دانست و آن را عامل پیوند اعضای یک جامعه تلقی می‌کرد، اما پس از دورکیم، از یک سنت تحقیقی منحصر به فردی برخوردار نیست، با پیش‌فرض‌های جهان‌شمول در نظریه اجتماعی و دیدگاه‌هایی که به نوعی بر طبل اولویت نظریه پوزیتیویستی و کارکردگرایی در جامعه‌شناسی می‌کوییدند، پیوند ندارد و به طور کلی، در روش‌ها، پرسش‌ها و مفروضاتش با دیگر نگاه‌ها کاملاً ناهمگون است. به رغم این ناهمگونی، طبیعی است پژوهش‌هایی که با نگاه جامعه‌شناختی تفسیری ویری به اخلاق می‌نگرند، کمتر بر افراد و بیشتر بر سازمان‌ها، گروه‌ها، ملت‌ها و نهادها تمرکز می‌کنند. حتی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی‌ای که واحد سنجش آنها افراد هستند، هدف همچنان بررسی و ارجاع یافته‌ها به یک دسته یا گروه اجتماعی بزرگ‌تر است (Bykov, 2019, p. 193).

.(Bykov, 2019, p. 193) است

۲۰

۴۹

با وجود این، پژوهش‌های اخیر جامعه‌شناسی نشان می‌دهند که ادیان، مشاغل، نسل‌ها، نظام‌های آموزشی، سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی همگی می‌توانند اخلاقیات خاص خود را داشته باشند؛ هرچند مشترکات اخلاقی قوی‌ای بین همه آنها و در بسیاری از سطوح نیز وجود دارد. در هر صورت، اخلاق هم موجب پیوند گروه‌های است و هم می‌تواند موضوع مذاکره، مجادله و طرد ما از دیگران باشد. اخلاق، در این رویکرد - برخلاف نگاه پارسونزی - فراتر از هنجارها و ارزش‌ها بوده و شبکه‌گستردتری را ایجاد می‌کند که شامل روایت‌ها، هویت‌ها، نهادها، مرزهای نمادین و طرح‌واره‌های شناختی است.

با این حال، فراتر از این تفاوت آشکار، سه تمایز اساسی بین نگاه جامعه‌شناسختی به اخلاق با پژوهش‌های ناظر به اخلاق وجود دارد که بنیان مدل نظری ما را نیز شکل خواهد داد. نخست، نگاه این حوزه به تعریف اخلاق و بازنگری در مفهوم آن است.

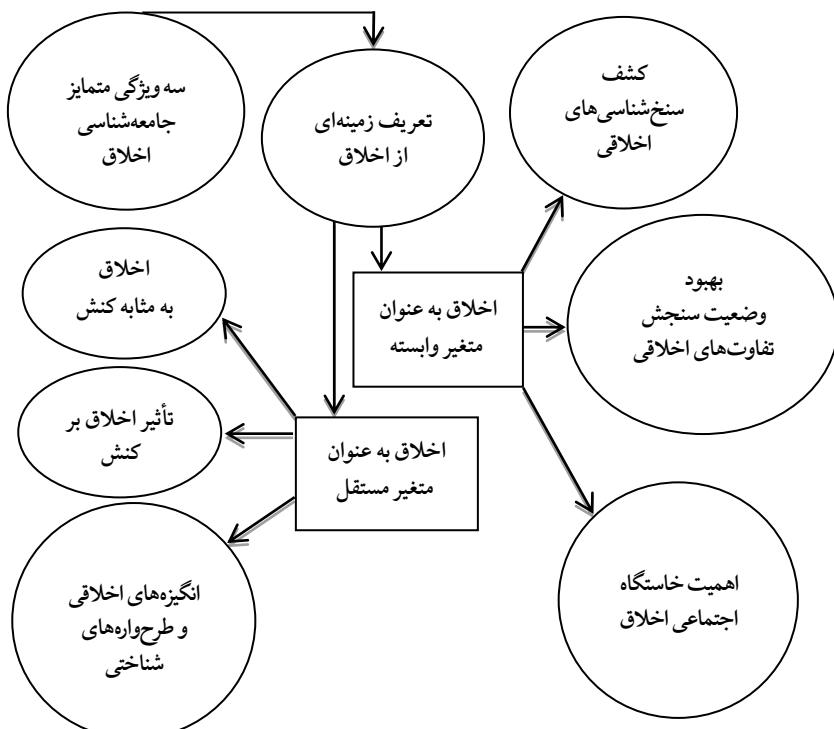
روان‌شناسان، معمولاً بر ویژگی‌های کلی شناخت اخلاقی و تمایزات فلسفی تکیه می‌کنند. برای مثال، آنها «تکلیف‌گرایی» را در مقابل «فایده‌گرایی» قرار می‌دهند تا بتوانند شناخت بهتری از شخصیت‌های اخلاقی ارائه کنند. همچنین، آنها از تعاریف از پیش تعیین شده برای اخلاق و آنچه از نگاه دیگران «اخلاقی» به حساب می‌آید، استفاده می‌کنند؛ در حالی که جامعه‌شناسان – به جای تکیه بر هر تعریف ثابت و ماهوی و پیشینی از اخلاق – تغییرات اجتماعی و تاریخی را در آنچه به عنوان اخلاق یا فرهنگ اخلاقی توسط کُنش‌گران اجتماعی طبقه‌بندی می‌شود، بررسی می‌کنند.

در این صورت، «اخلاق» به عنوان مجموعه‌ای از قواعد هنجاری در نظر گرفته می‌شود که استانداردهای ارزیابی، یعنی اصول، ارزش‌ها و هنجارها را در درون خود داشته و می‌توان بر اساس آنها کنش‌های خود و دیگران را مورد قضاؤت قرار داد. از این‌رو، اخلاق از نگاه جامعه‌شناختی تفسیری، «بخشی از نظم فرهنگی مسترکی قلمداد می‌شود که در کنش‌های اجتماعی ساختارمند نهادینه شده، بیرون از مردم بوده و به مثابه یک ابیه نیست» (Smith, 2003, p. 8).

وجه تمایز دومی که در پژوهش‌ها باز و بر جسته است، در نظر گرفتن «اخلاق به عنوان یک متغیر وابسته» است؛ به این معنا که رفتار اخلاقی، به ندرت، تابعی از ارزش‌های اخلاقی شخصی بوده و عمده‌تاً تحت تأثیر عوامل بیرونی است. در واقع، زمانی که اخلاق به عنوان یک متغیر وابسته مورد توجه قرار گیرد، به جای تمرکز بر منابع تکاملی، بیولوژیکی و عصب‌شناختی اخلاقی شخصی، به بررسی آن دسته از فرایندهای اجتماعی و ساختارهای سازمانی پرداخته می‌شود که بر اخلاق تأثیر نهاده، مفاهیم خاص اخلاقی را تولید کرده، جایگاه اخلاق در طبقات اجتماعی را مشخص کرده، سنخ‌شناسی‌های اجتماعی اخلاقی را ایجاد کرده و موجب حفظ ساختارهای اخلاقی-اجتماعی در جامعه می‌شوند. در وجه تمایز سوم، «اخلاق، به عنوان یک متغیر مستقل» در نظر گرفته شده است. به این معنا که دقیقاً این اخلاق است که بر کنش‌ها و فرایندهای اجتماعی تأثیر می‌گذارد. در واقع، این نگاه - به جای تمرکز بر آزمون تأثیرات اخلاقی بر قضاؤت‌ها و کنش‌های فردی - به دنبال درک چگونگی تأثیر «اخلاق» بر استراتژی‌های گُنش در طول زمان و یا در بافت‌های مختلف اجتماعی با تکیه بر انگیزه‌های اخلاقی و البته، طرح‌واره‌های شناختی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد انگیزه‌های اخلاقی دارند.

بدون تردید، این سه ویژگی تمایز، سبب طرح پرسش‌های متفاوتی در خصوص زیست اخلاقی در مواجهه با رویکرد به اخلاق خواهد شد. برای مثال، برای پژوهشگر روان‌شناسی سؤالاتی از این دست مهم و مطرح‌اند که آیا فرایندهایی که در پشت پرده قضاؤت اخلاقی انسان‌ها وجود دارند، متکی به مغز و قوه عصبی‌اند؟ و «نقش عاطفه در قضاؤت اخلاقی چیست»؟ در حالی که جامعه‌شناس به دنبال طرح این پرسش است که «گروه‌های اجتماعی چگونه در درک خوب و بد متفاوت‌اند؟ فرایندهای اجتماعی یا تاریخی‌ای که به ایجاد یا حفظ این نگرش‌های متفاوت کمک می‌کند، کدامند؟ منابع اجتماعی این تفاوت‌ها چه تأثیری بر سلسله‌مراتب نهادی و رفتارهای اجتماعی خواهد داشت؟ به زبان ساده، می‌توان گفت که هر چند روان‌شناسان به درک ویژگی‌های کلی قضاؤت اخلاقی انسان علاقه‌مند هستند،

جامعه‌شناسان بیشتر به درک منابع و پیامدهای ت壽ع در مفاهیم اخلاقی و ساختارهایی که به لحاظ اجتماعی می‌تواند چنین تنوعاتی را ایجاد کند، توجه دارند (Zerubavel, 1997). البته، این کلی نیست چون جامعه‌شناسانی نظری برایان ترنر^۱ (۱۹۴۵...)- جامعه‌شناس بریتانیایی- مطالعات گسترده‌ای در مورد جنبه‌های جهانی اخلاق فردی انجام داده و روان‌شناسانی نظری جاناتان هایت نیز به دنبال درک ت壽ع اخلاقی جوامع انسانی بوده‌اند. هر دو دسته تلاش کرده‌اند که افزون بر نشان دادن تفاوت‌های نظری و روشنی واقعی، به نگاه میان‌رشته‌ای در بررسی سورژه‌های اخلاقی توجه کنند. در ادامه، بر اساس مدل نظری زیر- که با توجه به سه ویژگی متمایزی که پیش‌تر به آنها اشاره شد، تدوین شده است- به چگونگی تبیین جامعه‌شناسختی زیست اخلاقی پرداخته می‌شود.



مدل نظری در تبیین جامعه‌شناسختی زیست اخلاقی

معنای اخلاق در بافت اجتماعی

واژه «اخلاق» در علوم اجتماعی - به دو معنای متمایز به کار می‌رود: در معنای نخست از اخلاق که به «تقلیل یافته» نیز معروف است، اخلاق «به مطابقت با استانداردهای جهانی در خصوص درست و غلط بودن یک فعل اشاره دارد و در نهایت، مرتبط با دغدغه انسان در مورد مسائلی همچون عدالت، انصاف و عدم آسیب‌رسانی و ایجاد ضرر به دیگران است» (Turiel, 2002, p. 97).

در این دیدگاه، کش‌های اجتماعی، زمانی اخلاقی اند که منصفانه و عادلانه و بدور و برعی از آسیب و ضرر به دیگران باشند. در اینجا، صفت «اخلاقی» معادل «خوب» و «نوع دوستی» است و نقطه مقابل آن «غیر اخلاقی» است. با این حال، در اینجا «از یک تعریف پیشینی عامیانه و یا حتی فلسفی از «اخلاق» استفاده شده و سپس افراد، گروه‌ها یا سلسله‌مراتب اجتماعی از اینکه چقدر اخلاقی هستند، در امتداد هم قرار گرفته و در مورد آنها قضایا می‌شود» (Stets & Carter, 2012, p. 77).

در واقع، اخلاق تقلیل یافته، «شامل قضاوت‌های اخلاقی نسبتاً صریح در مورد خیر و شر است و عمدتاً در اذهان عمومی و به ویژه نگاه مؤمنان موجّه و در خور توجه است. از این‌رو، تصوّرات تقلیل یافته از «اخلاق» به مجاز بودن اعمال خاص و در محیط‌های مشخص مربوط می‌شود. برای مثال، در مورد پژوهش‌هایی که با ابتو و اتکا به این سنت از تعاریف ارائه شده از اخلاق انجام می‌گیرند، این پرسش مجال طرح می‌یابد که آیا – در برخی شرایط خاص – کشتن یک نفر با هدف نجات بنج نفر، قابلاً قبول است؟» (Abend, 2011, p. 80).

در معنای دوم از اخلاق – که به «توسعه‌یافته» نیز معروف است – در واقع، اخلاق به «درک خوب و بد، درست و نادرست، شایسته و ناشایست اشاره دارد که تشخیص آن بین افراد و گروه‌های اجتماعی متفاوت است. در اینجا، «اخلاق» معمولاً چیزی بیشتر از کمکرسانی یا عدم آسیب‌رساندن به دیگران است. این معنا شامل هر قاعده یا قانونی است که افراد یا گروه‌های اجتماعی می‌توانند به‌واسطه آن درک کنند که کدام رفتار «خوب» است، کدام اهداف ارزشمندتر هستند و مردم باید به لحاظ اخلاقی چه چیزی را باور کنند، نسبت به آن حساسیت داشته باشند و آن را انعام دهند» (Smith, 2003, p. 10). اخلاق – در این معنا – صرفاً مقابل بی‌اخلاقی نیست، بلکه کنش‌های بی‌ارتباط با اخلاق را نیز شامل می‌شود. در یک فهم کلی، معنای اخلاق در بافت اجتماعی، هر چیزی (قاعده یا قانون) است که یک فرد یا گروه – با توجه به شرایط و اقتضائات اجتماعی نسبت به آن آگاه بوده و آن را «هنچارین» تلقی می‌کند. از این‌رو، پرسش‌هایی که به لحاظ اخلاقی در جامعه مطرح می‌شوند – بیشتر از آنکه فلسفی و فرا‌فلسفی باشند – تجربی و

مبتدی بر درک افراد از اخلاق و عمل اخلاقی در زندگی روزمره هستند.

با این همه، «رویکرد توسعه‌یافته به اخلاق، فراتر از قضاوت‌های اخلاقی است و مجموعه‌ای غنی از فضایل و رذایل مانند کرامت، مهمان‌نوازی، استشمار و سلطه بر دیگری، تعصب و خلوص در نیت را در بر می‌گیرد. به تعبیر ساده‌تر، درک تقلیل‌یافته از اخلاق مربوط به این است که در موقعیت‌های خاص چه باید کرد؛ در حالی که فهم توسعه‌یافته از اخلاق به این مسئله توجه دارد که چه نوع فرد یا جامعه‌ای یا گروه و سازمانی خوب است» (Greene et al, 2008, p. 107).

از آنجا که جامعه‌شناسان اساساً به تنوع اجتماعی و تاریخی اهمیت می‌دهند، عموماً بر تعاریف توسعه‌یافته از اخلاق تأکید دارند و برای تعیین معانی اخلاقی، به کاوش در حوزه‌های مختلف اجتماعی می‌پردازند؛ زیرا «جامعه‌شناس، به دنبال پاسخ به این پرسش است که مردم چگونه و بر اساس چه راهبردهایی اقدام به تکرار کنش‌ها برای مدت زمان طولانی می‌کنند. طبیعی است که بخشی از این کنش‌ها، کنش‌های اخلاقی‌ای هستند که مبتدی بر فرهنگ و بافت‌های اجتماعی و مربوط به توسعه سلسله‌مراتب اجتماعی و نهادی در یک جامعه‌اند. این ملاحظات است که جامعه‌شناسان را به سمت معنای توسعه‌یافته از اخلاق سوق می‌دهد» (Swidler, 1986, p. 276).

سنجش‌نامه‌های اخلاقی

پیش‌تر توضیح داده شد که وقتی از متغیر وابسته بودن اخلاق سخن می‌گوییم، به این معناست که «اخلاق» تابع ارزش‌های فردی نیست، بلکه این عوامل جامعه‌شناختی اند که بر «اخلاق» تأثیرگذار خواهند بود. در چند دهه گذشته، پژوهش‌های جامعه‌شناختی ناظر به سنجنخ‌های اخلاقی، رشد فزاینده‌ای داشته‌اند. سنجش‌نامه‌های اخلاقی ۱ مخصوص نگاه و تفکری است که اخلاق را به عنوان متغیر وابسته – در حوزه جامعه‌شناسی – در نظر گرفته است؛ به این معنا که سنجش‌نامه‌ها کمک کرده‌اند تا تصورات اخلاقی – بر اساس نگاه‌های فرهنگی و اجتماعی – طبقبندی شوند. وجه اشتراک این سنجش‌نامه‌ها، تلاش برای برجسته‌کردن قلمرو امر اخلاقی در کلی ترین و انتزاعی‌ترین شکل ممکن و الیه، بر اساس واقعیت‌های اجتماعی بوده است. همچنین غالب پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام پذیرفته‌اند و نتایج و ادعاهای آنها تأثیرگذار بوده است، به دنبال ارائه تفسیر تفاوت‌های اخلاقی در زمینه‌های شناخته‌شده‌تر اجتماعی بوده‌اند.

از بارزترین پژوهش‌هایی که به برجسته کردن سخن‌های اخلاقی در سنت رسمی جامعه‌شناسی اختصاص یافته است، پژوهش رابرت بلا^۱ (۱۹۲۷-۱۹۱۳) – جامعه‌شناس آمریکایی – و همکارانش بوده است. پژوهشی که نتایج آن در کتاب عادت‌های قلب^۲ منتشر شده است. در این کتاب، داستان پرستار جوانی از کالیفرنیا به نام شیلا لارسون^۳ روایت شده است که دین‌بی‌اندرازه فردی خودش را توصیف کرده است: این دین، «شیلانیسم» است؛ تنها صدای ضعیف خود من به سختی ممکن است فردی‌شدته‌تر از شیلا بود و قوی که به دین می‌رسیم. او سنت‌های خودش را خلق کرده است؛ به‌گونه‌ای که آزادانه برخی از عناصر و آموزه‌ها را که در فرهنگ‌ها و دین‌های معاصر می‌یابد، انتخاب و بقیه را رد می‌کند (فورشت و ریستاد، ۱۳۹۴، ص ۳۸۴).

رابرت بلا و همکارانش، برای توصیف چهار فرهنگ اخلاقی مختلف در امریکا (فردگرایی هیجانی، فردگرایی فایده‌گرایی، جمهوری خواه مدنی و معتقدان به مسیح) بر مصاحبه‌های کیفی و آسناد تاریخی تکیه کردند. بلا از بحث‌های ملموس در زمینه‌هایی همچون ازدواج استفاده کرد تا تصویر عمیق‌تری از شخصیت اخلاقی جامعه امریکا ارائه دهد. هنجارها یا ارزش‌ها، مهم‌ترین مقولات تحلیلی بلا و همکارانش نبودند، بلکه تمرکز اصلی آنها بر سنت‌ها، شخصیت‌های بر جسته‌ای نظری والت ویتمن^۴، بنجامین فرانکلین^۵، توماس جفرسون^۶ و جان وینتروپ^۷ تیپ‌های شخصیتی ترکیبی همچون درمانگر، مدیر، کارآفرین، و همچنین روایت‌های اخلاقی بود. بلا و همکارانش از داده‌های کیفی و چارچوب تحلیلی خود برای بررسی افول تاریخی شخصیت‌های آرمانی جمهوری خواه مدنی و معتقدان به مسیح در مواجهه با دو سخن فردگرایی هیجانی و فایده‌گرایی استفاده کردند (Bellah et. al, 1996).

1. Robert Neelly Bellah

2. *Habits of the Heart*

3. Sheila Larson

۴. والت ویتمن Walt Whitman (۱۸۱۹-۱۸۹۲)، شاعر مدرن و روزنامه‌نگار مشهور آمریکایی که پدیدآورنده شعر آزاد آمریکا نامیده شده است.

۵. بنجامین فرانکلین Benjamin Franklin (۱۷۰۶-۱۷۹۰)، نویسنده، سیاستمدار، نظریه‌پرداز سیاسی و از بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا.

۶. توماس جفرسون Thomas Jefferson (۱۷۴۳-۱۸۲۶)، نویسنده، دیرینه‌شناس و یکی از بنیان‌گذاران آمریکا و نویسنده اصلی اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا.

۷. جان وینتروپ John Winthrop (۱۷۱۴-۱۷۷۹)، ریاضی‌دان فیزیک‌دان و ستاره‌شناس آمریکایی.

در همین راستا، جیمز هانتر^۱ در کتاب مرگ شخصیت^۲ (۲۰۰۰)، به بررسی تغییرات تاریخی فرهنگ غیر اخلاقی که در عادات قلب وجود داشت، پرداخته است. دلیل این کار هانتر این پیش فرض و این باور بود که این تغییرات اساساً در آموزش‌های عمومی و رسمی امریکا نهادینه شده‌اند. این نخستین اثری بود که با استفاده از تحلیل پیمایشی و همچنین شواهد مستند، سخن‌شناسی چهار فرهنگ اخلاقی را مورد سنجش قرار داد. برای مثال، هانتر برای اثبات عقلانی بودن سخن‌شناسی مدل نظرش، نشان می‌دهد که جوانان فردگرا و غیر فردگرا - در پاسخ‌هایشان به موقعیت‌های اخلاقی مختلف - از پذیرش دوست برای تقلب گرفته تا کمک به یک دوست بیمار در انجام تکالیف مدرسه، با هم تفاوت دارند.

هانتر، دو سنت اخلاقی اصلی، یعنی سنت ارتدکس و ترقی خواه را تشریح و استدلال کرد که اینها جهان‌بینی‌های فرگیر، نگرش‌ها و مواضع سیاسی را در طیف گسترده‌ای از حوزه‌های سیاسی و فرهنگی ایجاد کرده‌اند. نانسی دیویس^۳ و رابرت راینسون^۴ این سخن‌شناسی را البته، با تغییر نام «ترقی خواه» به «مدرنیست» بسط داده و آن را در داخل و خارج آمریکا مورد استفاده قرار دادند. آنها در نهایت، نشان داده‌اند که تنوع اخلاقی، تحت تأثیر نگرش‌های شخصی در خصوص فرزندپروری و وضعیت اقتصادی ایجاد شده است.

کار بیکر^۵ (۲۰۰۵) در مورد سخن‌شناسی‌های اخلاقی به دنبال ایجاد نوعی یکپارچگی بین سنت‌های پژوهشی متنوع در یک چارچوب واحد بوده است. به همین خاطر، بیکر - تحت تأثیر سخن‌شناسی بلا - دو سخن مطلق‌گرایی اخلاقی و نسبی‌گرایی اخلاقی را در حوزه‌های اجتماعی از یک‌دیگر متمایز دانسته است. بیکر برای ایجاد ارتباط بین مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی و دیگر پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام گرفته بود، از نظریه ارزش‌های جهانی اینگلهارت^۶ (۲۰۰۰) و کار لاکوف^۷ (۲۰۰۲) که با تکیه بر استعاره‌های اخلاقی انجام شده بود، استفاده کرده است. کار تجربی بیکر همانند کار هانتر، به دنبال این است که ارزش این چارچوب را با مستندسازی ارتباط میان مقولات انتزاعی مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی و نظرات و نگرش‌های راهبردی در حوزه

-
1. James Davison Hunter
 2. *The Death of Character*
 3. Nancy J. Davis
 4. Robert V. Robinson
 5. Wayne E. Baker
 6. Ronald Inglehart
 7. George Lakoff

اخلاق به شکلی ملموس‌تر و اجتماعی‌تر نشان دهد.

لامونت^۱ (۱۹۹۲) در پژوهشی با عنوان «پول، اخلاق و آداب» سه نوع مرز نمادین اجتماعی-اقتصادی، اخلاقی^۲ و فرهنگی را از یکدیگر تمایز کرده است. لامونت، در این پژوهش، نشان می‌دهد که کارگران حرفه‌ای در سطح مختلف از نوعی ارزش‌های اخلاقی استفاده می‌کنند که بتوانند یک تعریف شایسته و مناسب از شخصیت‌شان و دیگرانی که با آنها در ارتباط هستند، ارائه کنند. همچنین لامونت می‌کند که مردم چگونه از ارزش‌های اخلاقی مختلف برای ترسیم مرزاها بین خود و گروه‌های اجتماعی بهره می‌گیرند.

کارِ اندرسون^۳ (۲۰۰۰) بسیار شبیه به کار اولیه لامونت است و او از مرزاها نمادین اخلاقی در محیط‌های خیابانی بحث کرده است. اندرسون، به بررسی چگونگی استفاده از معانی اخلاقی برای ایجاد تمایزات اجتماعی در محله‌های محروم می‌پردازد و با استفاده از روش قوم‌نگاری در فیلادلفیا، نوعی از سنخ‌شناسی اخلاقی را برجسته می‌کند که بین جهت‌گیری‌های «خیابانی» و «شاپیستگی»‌هایی که برای مجاورت با دیگران و مسیر درست زندگی استفاده می‌شود، تمایز قائل است. اندرسون - همانند لامونت - بر اهمیت «اخلاق عمومی» تأکید داشت. او نشان می‌دهد که اخلاق عمومی معانی و توانایی غیر قابل انکاری دارد که - بیشتر از آنکه در جهان‌بینی‌های فراگیر و کلی کاربرد داشته باشد - به طور جدی، در طبقه‌بندی‌های اجتماعی و زندگی انسان تأثیرگذار است. با این حال، این کار اندرسون بیش از هر چیز به دنبال سوژه‌هایی است که بتوان تمایزات اخلاقی آن را برجسته کرد.

سنخ‌شناسی اخلاقی به مثابه ابزاری برای سنجش اخلاقی^۴

به طور کلی، دلیل برجسته کردن سنخ‌شناسی‌ها، استفاده از آنها در سنجش تفاوت‌های اخلاقی بوده است. بسیاری از روان‌شناسان، به دنبال توسعه سنخ‌شناسی نوع فرهنگی با توجه به فهم اخلاقی فردی از ارزش‌ها و سنجش آن هستند. این نوع از سنخ‌شناسی‌ها به دلیل توجه شدید روان‌شناسان به سنجش مفاهیم اخلاقی برای جامعه‌شناسان از ارزش ویژه‌ای برخوردار است،

1. Michèle Lamont

۲. البته، به معنای اجتماعی اخلاق.

3. Elijah Anderson

4. moral measurement

ولی برای آنها کامل نیست. روانشناسان، بر اعتبار راهبردهای سنجشی خود متمرکزند. این تمرکز آنها، فرصت خوبی برای جامعه‌شناسان اخلاق فراهم می‌کند که با کار آنها آشنا شوند و از تبایح پژوهش‌های آنها استفاده کنند. با این حال، از آنجا که جامعه‌شناسان اغلب باید بر داده‌های ثانویه تکیه کنند، معمولاً از معیارهایی که در پژوهش‌های موردنی به کار می‌روند، استفاده می‌کنند تا مفاهیم نظری اصلی و چارچوب فکری لازم را برای تحلیل سوزه‌های اخلاقی به دست آورند.

با این حال، دو سنخ‌شناسی اخلاقی جامعه‌شناسی در سنجش تفاوت‌های اخلاقی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. نخست، سنخ‌شناسی ارزش شوارتز و بیلسکی¹ است که در ده‌ها کشور و برای سنجش تفاوت‌ها در اولویت‌بندی فضیلت‌ها و تفاوت‌های اخلاقی بین افراد و گروه‌ها استفاده شده است.

این سنخ‌شناسی با ساختار اعتباریافته‌ای از ده ارزش اخلاقی همتراز، تلاش می‌کند تا نشان دهد که «فضیلت‌های اخلاقی چگونه و بر اساس چه معیار و فرایندی بین افراد و گروه‌ها جایه‌جا شده و ارزش‌گذاری می‌شوند. فردگرایی در مقابل جمع‌گرایی، ارتکس در مقابل مدرنیسم و حتی تمایز «رابرت بلا» بین ماتریالیسم و انواع معنادار فردگرایی را می‌توان در این چارچوب دید که تلاش کرده تا سنت تجربی قابل سنجش بسیار غنی‌تری را مورد توجه قرار داده و طی سال‌ها با استفاده از صدها نمونه مختلف از سراسر جهان آن را بسط دهد» (Hitlin & Piliavin, 2004).

دومین سنخ‌شناسی در سنجش تفاوت‌های اخلاقی از هایت و گراهام² است. در حالی که طرح شوارتز چارچوبی برای تشخیص تفاوت‌ها در فضیلت‌های اخلاقی است، مدل هایت و گراهام برای بررسی تبع در فضیلت‌های اخلاقی مورد استفاده قرار گرفته است. مدل هایت و گراهام - به صراحت - فراتر از ارتباط اخلاق با آسیب و انصاف رفتہ و به تهابی نشان می‌دهد که برخی از گروه‌ها و به ویژه محافظه‌کاران سیاسی، موضوعاتی مانند اقتدار، وفاداری و خلوص معنوی را برخوردار از اهمیت اخلاقی بسیار می‌دانند (Graham et. al, 2011).

خاستگاه اجتماعی و نوع مفاهیم اخلاقی

جامعه‌شناسان، از دیرباز در پی تبیین امر اخلاقی با توصل به امر اجتماعی بوده‌اند. برای مثال،

1. Shalom H. Schwartz & Wolfgang Bilsky
2. Graham Hutchings & Jonathan Haidt

فریدریش انگلس^۱ (۱۸۲۰-۱۸۹۵) – فیلسوف کمونیست آلمانی و نزدیکترین همکار کارل مارکس – با توجه به نگاه‌های مارکسیتی، تلاش کرد تا مناسبات ابزار تولید و اخلاق را مورد بررسی قرار دهد. انگلس در این باره می‌گوید: وقتی می‌بینیم که سه طبقه جامعه مدرن ... هر کدام برای خود اخلاقی دارند، ما تنها می‌توانیم یک نتیجه بگیریم و آن اینکه انسان‌ها – آگاهانه یا ناآگاهانه – ایده‌های اخلاقی خود را بر پایه روابط و موقعیت طبقاتی‌شان استوار کرده‌اند. در واقع، اخلاق همیشه اخلاق طبقاتی بوده است. نظریه پردازان دیگر – از جمله وبر – نیز تحت تأثیر تبارشناسی نیچه از اخلاق قرار داشتند؛ روشی که بر خاستگاه تاریخی و منشأ طبیعی اخلاق تأکید کرده و تلاش می‌کند با بازگشت به گذشته‌ها و سنت‌های تاریخی و طبقاتی، اخلاقی که در جامعه مدرن فراموش شده است را بازسازی کند (Stauth. 1992, p. 47).

جامعه‌شناسی کلاسیک – خواه با توسل به تبیین‌های مبتنی بر طبقه، ساختارهای مشخص در زندگی گروهی و خواه بر اساس نقش کالوینیسم در اخلاقی کردن کار – ارتباط نزدیک بین امر اجتماعی و اخلاقی را بررسی کرده است. پژوهش‌های اخیر در جامعه‌شناسی، همچنان بر نقش مستقیم عواملی کلان همچون ملت، طبقه، و مذهب در شکل دادن به تبع در علایق اخلاقی تأکید می‌کنند. برای مثال، اینگلهارت و بیکر (۲۰۰۰) استدلال می‌کنند که تاریخ یک کشور به عنوان بخشی از یک قلمرو فرهنگی کاملاً مستقل از توسعه اقتصادی بوده و به شدت بر رفتارهای اجتماعی شهر و ندان آن تأثیر می‌گذارد.

سایر^۲ (۲۰۰۵) و اسوالفور^۳ (۲۰۰۶) به این مسئله توجه کرده‌اند که چگونه تجارت زندگی در طبقات مختلف اجتماعی منجر به انواع دغدغه‌های اخلاقی می‌شود. در همین راستا، اسمیت و دتون^۴ (۲۰۰۵) نشان داده‌اند که سنت مذهبی افراد چگونه بر جهان‌بینی اخلاقی و هیجانات اخلاقی آنها تأثیرگذار است؛ هرچند این دیدگاه‌ها بسیار جذاب هستند، اما بیان کننده چارچوب‌های نظری و معیارهای درست منطقی برای بررسی اخلاقی جامعه نیستند؛ زیرا مطالعات مقایسه‌ای آنها بسیار دشوار است. با این حال، سوالات زیادی در مورد اهمیت نسبی عوامل اجتماعی مختلف برای توسعه تعهدات اخلاقی شخصی باقی خواهد ماند.

از سوی دیگر، برخی از پژوهش‌ها کمتر بر تقاضات اخلاقی در موقعیت‌های اجتماعی

1. Friedrich Engels
 2. Andrew Sayer
 3. Stefan Svallfors
 4. Christian Smith & Melinda Lundquist Denton

تمرکز کرده و به جای آن بیشتر به بررسی فرایندهای اجتماعی پرداخته‌اند که در آنها معنای اخلاقی در طول زمان در حوزه‌های نهادی خاصی تغییر می‌کند. این نوع کار اکنون در جامعه‌شناسی اقتصادی رونق زیادی یافته است. برای مثال، زلیزر (1979) در یک مطالعه بنیادی، فرایندهایی را دنبال کرده است که طی آن بیمه عمر از تلقی غیر اخلاقی به عنوان یک شرط ناپسند برای مرگ یک انسان، به یک تعهد دینی برای محافظت از خانواده تبدیل شده است. کارهای بعدی او تکامل تاریخی ارزش اخلاقی و اقتصادی کودکان را از طریق دریچه قوانین کار کودکان و دعاوی غیر قانونی مرگ دنبال کرده و دریافته است که با کاهش ارزش اقتصادی کودکان، ارزش اخلاقی آنها نیز افزایش یافته است (Zelizer, 1994).

زلیزر در پژوهش دیگری نیز این مسئله را به خوبی نشان داده است که زندگی خصوصی و فعالیت‌های اقتصادی دو جهان ناسازگار با منطق اخلاقی متفاوت نیستند، بلکه آنها به روش‌های پیچیده‌ای به یک دیگر پیوند خورده‌اند (Zelizer, 2007).

کوین بر اساس ایده زلیزر در مورد «بیمه عمر» به بررسی معانی اخلاقی پیرامون ایجاد بازارهایی می‌پردازد که به مردم اجازه می‌دهد تا بیمه‌نامه‌های عمر را که در پس آن سال‌ها پس‌انداز وجود داشته است، به سرمایه‌گذaran بفروشند. او نشان می‌دهد که «مؤسسات بیمه عمر – با استفاده از استعاره‌های اخلاقی – در تبلیغات‌شان تلاش می‌کنند که این تعهد دینی را چنان در میان سهامداران، قانون‌گذاران و ناظران گسترش دهند که تلقی آنها از بیمه به نوعی «دلداری از مشتری» و منطقی جلوه‌دادن مرگ تبدیل شود» (Quinn, 2008, p. 738).

کار هیلی (۲۰۰۶) در مورد اهدای خون و اعضای بدن بر این مسئله تأکید می‌کند که معانی اخلاقی تنها در ذهن افراد قرار نمی‌گیرند. در حوزه‌ای که عمده‌تاً تأکید بر نوع دوستی شخصی اهداکنندگان و معضلات اخلاقی است که با آن مواجه است، هیلی این نگاه را تغییر داده و متمرکز بر سازمان‌هایی می‌شود که در نقش میانجی بین اهداکنندگان و گیرندگان خون یا عضو ظاهر می‌شوند. این سنخ از سازمان‌ها با بهره‌گیری از شعارهای اخلاقی، تقاسیر خاصی از مفاهیم اخلاقی به اهداکنندگان تلقین می‌کنند که آنچه به نظر می‌رسد غیر اخلاقی است و قرار است صرفاً تبدیل یه یک معامله اقتصادی شود نقش اخلاقی آن در ذهن افراد پر رنگ‌تر شده و بتوانند با یک نگاه اخلاقی تصمیم به اهدا بگیرند. با این حال، این بدان معنا نیست که «چنین سازمان‌هایی می‌توانند نگاه عمومی جامعه را بدون هیچ مقاومتی تغییر دهند؛ زیرا وضعیت بازار اهدای عضو همچنان بحث برانگیز است، و گُشگران هر دو سو، استدلال‌هایی را در خصوص

ادعاهای برتری اخلاقی مطرح می‌کنند» (Fourcade & Healy, 2007, p. 299).

در هر صورت، جامعه‌شناسان اقتصادی نه تنها فرایندهای تاریخی و نهادی تغییرات اخلاقی را در انواع خاصی از معاملات تحلیل می‌کنند، بلکه آنها همچنین استدلال می‌کنند که اخلاق یک قلمرو کلیدی برای ارائه دیدگاه‌هایی در خصوص بازار است. فورکت و هیلی، سنجشناصی ارائه شده از بازارها به ویرانگر، متمدن و بی‌رونق را طرح کرده و استدلال می‌کنند که «این سه مدل بازار بر رفتارها و منش‌های اخلاقی در بازار تأثیرگذارند. اگر چه آنها به این مسئله توجه ندارند که بازارها خودشان فی‌نفسه یک پروژه اخلاقی‌اند» (Fourcade & Healy, 2007, p. 302). با این حال، بحث‌های کلی در مورد فرایندهای بازار شامل تعارضات جدی بین اصول اخلاقی بازار و اصول معاملات اقتصادی در بازار نیز هست.

در همین راستا، برخی مدافعان عملکرد مفید اقتصادی در بازار هستند و آن را ستایش می‌کنند؛ در حالی که برخی دیگر، بر ایده‌های اخلاقی مختلف متمرکز هستند و معتقدند فضليت‌های اخلاقی است که در بازار نقش پیشرو را بین مشتریان و فروشنده‌گان ایفا خواهد کرد (Boltanski & Th'evenot, 2006). تحقیق در مورد فرایندهای اجتماعی اخلاقی شدن و نهادینه شدن آن، به هیچ وجه، محدود به حوزه اقتصاد نیست. در همین راستا، بررسی فرایندهای اخلاقی مشابهی در بسیاری از حوزه‌های دیگر نیز مورد بررسی قرار گرفته و البته، بسیار بحث‌انگیز هم بوده است. برای مثال، نزاع جدی بر سر محتوای برنامه‌های درسی مدارس (Dill & Hunte, 2010)، سیاست سقط جنین (Luker, 2002)، سیاست‌های غذایی (DeSoucey, 2010)، حقوق حیوانات (Lowe, 2006)، توسعه سیاست رفاهی (Ferree et. al, 2002) و جنبش‌های اعتراضی (Polletta, 2006) از حوزه‌های پژوهشی جدی در این عرصه است.

این مسئله نشان می‌دهد که آنچه این مطالعات متنوع را به عنوان بخشی از جامعه‌شناسی اخلاق به یک دیگر پیوند می‌زند، تمرکز آنها بر مسئله واحدی به نام «اخلاق» نیست، بلکه شناسایی و بر جسته شدن ارزیابی‌ها و سنجشناصی اخلاقی است که به واسطه مطالعه اخلاق در زمینه‌های اجتماعی به دست می‌آید (Fligstein & McAdam, 2012).

بنابراین، با در نظر گرفتن این ایده، بحث‌های آکادمیک نیست که مصاديق اخلاقی بودن را تعیین می‌کند، بلکه «طراحان و واضعان قواعد اخلاقی» در جامعه هستند که برای تعریف اینکه چه کنشگرانی شایسته‌اند و چه نوع کنش‌هایی – به لحاظ اخلاقی – مجاز و یا ممنوع‌اند، نقش ایفا می‌کنند. در این میان، توزیع قدرت و منابع اجتماعی دیگر نقشی مهم و تعیین‌کننده در اینکه

چه فردی شنیده و دیده شود و چه فردی به او توجه نشود، ایفا می‌کنند. افزون بر این، سلسله مراتب سازمانی مانند نوع و قوانین سازمان به عنوان یک منبع اجتماعی نیز می‌تواند به توجیه نقش طراحان و اوضاع اخلاق کمک کند. آنها می‌توانند به واسطه همین قوانین، مانع پیش‌فرض‌های فرهنگی در ارزش‌های اخلاقی شوند (Steensland, 2006).

کار اسمیت (۱۹۹۸) در مورد مسیحیان معتقد به انجیل در امریکا نشان داد که آنها به واسطه همین قواعد اخلاقی ناظر به منابع اجتماعی، از یک هویت اخلاقی مشترک برخوردار هستند و البته، این هویت اخلاقی مشترک از مهم‌ترین عوامل تبیین‌کننده رشد عددی و سرزنشگی سازمانی آنهاست. در همین راستا و به تازگی، ویزی (۲۰۰۷) نشان داد که اجماع اخلاقی نسبت به عوامل ساختاری و اجتماعی مانند توزیع درآمد، رفاه و فعالیت‌های گروهی، عامل قوی‌تری برای همبستگی انسانی در مناطق شهری است. با این حال، امروزه پژوهش‌های جامعه‌شناسختی، تمرکز کمتری بر معانی اخلاقی مشترک داشته و به دنبال تلاش برای شکوفایی این حوزه نیستند که البته، شاید دلیل آن این است که معانی اخلاقی قبل تغییراند، اما به هیچ وجه زودگذر نیستند.



تأثیر معنای اخلاقی بر کُنش انسانی

علاوه بر درک توع اخلاقی و جایگاه موقعیت‌ها و فرایندهای اجتماعی – در ایجاد و نهادینه شدن معانی اخلاقی – چگونگی تأثیر معانی اخلاقی تثبیت شده بر کُنش انسانی نیز در مدل برآمده از پژوهش‌ها به جامعه‌شناسی اخلاق مورد بررسی جدی قرار گرفته است. در این میان، جامعه‌شناسان از نقش انگیزه‌های اخلاقی در ایجاد و هدایت کُنش‌های اجتماعی بسیار استفاده کرده‌اند. بدون تردید، بحث از انگیزه‌های اخلاقی در روان‌شناسی بیش از جامعه‌شناسی مورد توجه بوده است. روان‌شناسی، انگیزه‌های مبتنی بر رفتار اخلاقی را به دو صورت بررسی می‌کند: نخست، قضایات‌های اخلاقی که برگرفته از انگیزه‌های اخلاقی است را در شرایط فرضی – و نه در شرایط طبیعی و اجتماعی – آزمون می‌کند. دوم اینکه رفتارهای انسانی را در یک محیط و شرایط آزمایشگاهی شبیه‌سازی کرده و نتایج آن را تعمیم می‌دهد.

این نوع نگاه در جامعه‌شناسی وجود ندارد. جامعه‌شناسی اخلاق، بررسی می‌کند که چگونه اخلاق موجب برانگیختن و انگیزه‌یافتن رفتار در محیط‌های اجتماعی می‌شود و نه آزمایشگاهی. به عبارت دیگر، چگونه معانی اخلاقی موجب انگیزه در افراد برای حضور در برخی موقعیت‌ها و

تصمیم به برخی انتخاب‌ها در زندگی‌شان می‌شود.

رابط بین نظریه‌های جامعه‌شناسی و انگیزه‌های اخلاقی را می‌توان در نظریهٔ گنش پارسونز دنبال کرد. به نظر او، «ویژگی اساسی کنش، جهت‌گیری هنجاری آن است؛ یعنی مطابقت با معیارها یا انتظارات هنجاری بیرونی. از این‌رو، «هنچاری بودن کنش» مقوله‌ای بسیار وسیع‌تر از «اخلاقی بودن کنش» است. موقعیت‌ها، ابزار و وسائل را فراهم کرده و در شرایط کنش، ارزش‌ها به جای اهداف، انگیزهٔ تعقیب برخی از اهداف را فراهم می‌کنند و هنجارها انتخاب‌ها را به ابزاری محدود می‌کنند که کارآئی آن برای دستیابی به هدف است» (Parsons & Shils, 1951, pp. 2-6).

با این حال، در رویکرد جدید به جامعه‌شناسی اخلاق، گذار از نگاه هنجاری پارسونزی به طرح‌واره‌های شناختی اتفاق افتاده است. جامعه‌شناسان – در چند سال اخیر – از طرح‌واره‌های شناختی برای تبیین انگیزه‌های اخلاقی سود جسته‌اند. آنها بر این باورند طرح‌واره‌های شناختی در یک فرایند دوگانه به ما کمک می‌کنند تا به فهمیم که افراد می‌توانند با آنها به انگیزهٔ کافی برای کنش‌های اخلاقی دست یابند (Vaisey, 2009). اگر چه، یافته‌های روان‌شناسی اخلاقی نشان می‌دهد که استدلال اخلاقی و شهود اخلاقی اغلب با یکدیگر در تضاد هستند و نیاز است که به فرد آموزش‌های لازم داده شود، اما در همین راستا و با توجه به نوشه‌های بوردیو^۱ درونی‌سازی معانی و کنش‌های اخلاقی بر اساس چنین طرح‌واره‌هایی نیازی به آموزش با توصیهٔ صریح ندارد، بلکه می‌تواند از طریق تقلید، مشاهده و مشارکت انجام گیرد (Haidt, 2001).

با این حال، این کار تکیبی توسط جامعه‌شناسان قابل توصیف در یک پاراگراف نیست، اما مُدلی که پدیدار شده است کاملاً با نقش انگیزشی معانی اخلاقی ناظر به طرح‌واره‌های شناختی در ایجاد گش سازگار است. برای مثال، بلر - لوی^۲ (۲۰۰۳) به طرح‌واره‌های اخلاقی^۳ در مورد شغل و خانواده اشاره کرده که موجب انگیزه در انتخاب زنان حرفه‌ای موفق، شده است. ویزی (۲۰۰۹) نیز نشاد داد که طرح‌واره‌های اخلاقی مختلف و حتی طرح‌واره‌هایی که پاسخ‌دهنده‌گان آن نمی‌توانند به خوبی با آن ارتباط برقرار کنند، در طول سه سال بر طیف گسترده‌ای از رفاقت‌ها در زندگی روزمره نوجوانان آمریکایی تأثیر گذاشته است. در پژوهش دیگری ویزی و لیزاردو^۴ (۲۰۱۰) نیز دریافتند که تقاضات در طرح‌واره‌های اخلاقی در طول زمان موجب تغییرات اساسی

1. Pierre Bourdieu
2. Mary Blair-Loy
3. Moral Schemas
4. Omar Lizardo

در انگیزه جوانان برای ایجاد شبکه‌ای اجتماعی شده است. اخیراً، فری^۱ (۲۰۱۲) کشف کرده است که دانش آموزان دختر جوان در مالاوی با هویت اخلاقی «کسی که آرزو دارد» این انگیزه اخلاقی خدمت برای آنها ایجا شده که به رغم عدم بازدهی آموزش و پرورش در مالاوی، به دنبال پیوستن به این سازمان و کمک به آن باشند.

با وجود این، وجه مشترک این مطالعات ارتباطی است که بین جهت‌گیری‌های اخلاقی درونی شده و به تبع آن ایجاد انگیزه‌های اخلاقی و در نهایت، توسعه کنش‌های اخلاقی فرد در طول زمان وجود دارد. در همین راستا، هیتلین^۲ (۲۰۰۳) از چارچوب ارزش‌شوارتر برای ادغام نقش انگیزشی هویت‌های شخصی در مدل‌های نقش محور و گروه محور نظریهٔ هویت و نظریهٔ هویت اجتماعی استفاده کرد. هیتلین در تحقیقی درباره رابطهٔ بین ارزش‌های شخصی و داوطلبانه، دریافت که ارزش‌های خود متعالی تأثیر مهمی بر توسعه هویت داوطلبانه دارند و معتقد است که ارزش‌ها بر ارزش‌های هویت شخصی فرد به عنوان یک سازهٔ اخلاقی تأثیر می‌گذارند (Blasi, 2004). شوالبه^۳ (۱۹۹۱) ساختار اجتماعی را با مفهوم «خود اخلاقی» پیوند می‌دهد. رالز^۴ (۲۰۱۰) – بر اساس نظریه گافمن – استدلال می‌کند که نظم اجتماعی نیز یک نظم اخلاقی است. ویکستروم^۵ (۲۰۱۰) یک نظریهٔ اخلاقی را برای درک عمل مجرمانه ترسیم کرد، و آنتوناسیو و تیتل^۶ (۲۰۰۸) نگرانی‌های اخلاقی را با مسائل مربوط به خودکتری در حوزهٔ جنایی مرتبط کردند.

پژوهشگران نظریهٔ هویت، هویت‌های اخلاقی را در مدل کلی خود و با توجه به انگیزه‌های اخلاقی بررسی کرده‌اند. مجموعه‌ای از مطالعات استس و کارترا^۷ نظریهٔ هویت را با جامعه‌شناسی اخلاق و ساختار «هویت اخلاقی»^۸ مرتبط می‌کند. این پژوهش با سیاری از پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام شده، متفاوت است؛ زیرا بر تعریفی از پیش تعیین شده از آنچه اخلاقی شمرده می‌شود، متکی است. بنابراین، افراد را در امتداد زنجیره‌ای قرار می‌دهد که چگونه خود را اخلاقی می‌دانند و چگونه اخلاقی رفتار می‌کنند. این تحقیق چگونگی تعامل هویت اخلاقی افراد را با آن

-
1. Timothy M. Frye
 2. Steven Hitlin
 3. Schwalbe Mleko
 4. John Rawls
 5. Per-Olof H. Wikstrom
 6. Olena Antonaccio & Tittle ltd
 7. Jan Stets & Miranda Carter
 8. The Moral identity

جامعه‌شناسی اخلاق و آینده

در خصوص آینده جامعه‌شناسی اخلاق با مدلی نظری که بر پایه پژوهش‌های تجربی در این عرصه ارائه شد، چند نکته از اهمیت ویژه برخوردار است.

۱. می‌توان از ایده‌هایی سخن گفت که نقش تعیین‌کننده‌ای در پیوند دادن «جامعه‌شناسی اخلاق» با رشته‌هایی همچون «روان‌شناسی» خواهد داشت. در واقع، از نگاه یک جامعه‌شناس، این ایده که یک ساختار ذهنی (مبانی اخلاقی) را می‌توان با یک واقعیت اجتماعی (ایدئولوژی سیاسی) پیوند داد، یک امر کاملاً پذیرفته و قابل تحقق است (Haidt, 2012).
۲. پژوهش در مورد بررسی چگونگی تأثیر تفاوت‌های اخلاقی به طور خاص بر رفتار، در حوزه‌های دیگری غیر از روان‌شناسی غیر معمول است. روان‌شناسان اخلاقی هستند که داده‌های لازم در این زمینه را جمع‌آوری می‌کنند. روش‌های جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها نظیر قومنگاری، مصاحبه‌های مکرر و عمیق و در نهایت، نظرسنجی‌های آنهاست که به محققان اجازه

1. Simpson Brent & Willer Robb

دسته از معانی تعریف می‌کند که خودشان بر اساس تصمیمات فرضی به موقعیت نسبت می‌دهند (Burke & Stets, 2009; Stets & Carter, 2006).

دسته دیگری از پژوهش‌های تجربی، به دنبال درک این موضوع هستند که چگونه طراحی و برنامه‌ریزی یک نهاد یا سازمان با تمایلات اخلاقی شخصی پیوند خورده و موجب انگیزه‌های اخلاقی برای کمک به دیگران از طریق فضليت‌های اخلاقی است. در همین راستا، سیمپسون و ویلر^۱ (۲۰۰۸) نشان می‌دهند که جهت‌گیری‌های اخلاقی شخصی با عوامل موقعیتی تعامل دارند تا کم و بیش انگیزه‌ای را در رفتار شخص کمک‌کننده ایجاد کنند. آنها می‌دانند که خودخواه‌ها زمانی به دیگران کمک می‌کنند که یک خیر عمومی و ساز و کاری برای ایجاد شهرت آنها به واسطه کمکی که می‌کنند، وجود داشته باشد و در صورتی که این ساز و کار وجود نداشته باشد و آنها مجبور باشند که این کمک را به شیوه خصوصی و پنهانی انجام دهند، طبیعی است که رغبت چندانی به مشارکت در این خیر عمومی نخواهند داشت. بر عکس، نوع دوست‌ها حساسیت کمتری نسبت به این تغییرات موقعیتی دارند و تمایل دارند بدون منابعی که خیر عمومی برای آنها به همراه دارد، به دیگران کمک کنند.

می‌دهد تا در مورد چگونگی ایده‌های اخلاقی و تأثیر آنها سخن بگویند. اگر جامعه‌شناسان به سمت استفاده از معیارهای روان‌شناختی در درک تفاوت‌های اخلاقی پیش بروند و آنها را به سمت طرح‌های تحقیقاتی خود سوق دهنند، این حرکت به یک درک فرارشته‌ای از اخلاق منجر خواهد شد.

۳. بدون تردید – تنش‌های نظری ای بین این پژوهش‌ها وجود دارد که تحقیقات و نظریه‌های آینده باید به آنها پیردازند. برای مثال، پژوهشی در مورد مرزهای نمادین و رقابت اخلاقی در نهادها انجام شده است که معتقد است «ایده‌های اخلاقی را به جای اینکه به عنوان مقولاتی در نظر بگیریم که مردم واقعاً به آن اهمیت می‌دهند، می‌توان صرفاً به عنوان منابعی استراتژیک برای پیشبرد سازمان در نظر گرفت» (DiMaggio, 1997, 265). در این پژوهش، مدیران و دیگر افراد مهم سازمان از گزارش‌های ارزشی برای حذف کارمندان فروضت استفاده می‌کنند. در واقع، مدیران سازمانی به جای تعیین دادن اقدامات اخلاقی، طرح‌واره‌ها و چارچوب‌های اخلاقی را برای دست‌یابی به اهداف سازمانی خود بسیج می‌کنند؛ اقدامی که عملاً با روح اخلاق ناسازگار است.

۴. توسل به مطالعاتی که با نگاه شناختی به حوزه اخلاق صورت می‌گیرند، برای محدود کردن گستره گزینه‌هایی مفید است که مناسب برای بررسی اخلاق‌اند، اما نمی‌تواند مشکل نگاه جامعه‌شناسی را حل کند؛ زیرا مشکلات اخلاقی، به رغم آن که می‌تواند بر اساس انگیزه‌های افراد و جنبه‌های شناختی آنها نسبت به یک مسئله باشد، همچنین می‌تواند برای توجیه یک عمل پس از واقعیت نیز مورد استفاده قرار گیرند (Hitlin, 2008; Vaisey, 2009). از این‌رو، باید تبادل پیشتری بین جامعه‌شناسی و دیدگاه‌های شناختی ایجاد شود. ابزارها و معیارهایی به وجود آید که هم از درون و هم از بیرون این رشته به داوری در خصوص چنین ناسازگاری‌هایی کمک کنند.

۵. پژوهش‌های آینده در این حوزه ممکن است به دنبال ایجاد ارتباط بین سوژه‌های فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی در یک مقیاس بزرگ باشند. این رویه در آثاری مانند عادت‌های قلب یا مطالعات ارزش‌های جهانی اینگلهارت و یکر و رقابت‌های اخلاقی در حوزه‌های خاصی مانند اقتصاد، خانواده و دین وجود دارد. بلا و همکارانش بر این نکته تأکید داشتند که ظهور فردگرایی مدرن – به عنوان یک پدیده اخلاقی گسترده – بر ازدواج و مشارکت مدنی تأثیر می‌گذارد. با این حال، امکان طرح این پرسش نیز وجود دارد که تحولات در حوزه‌های خاص، تا چه حد با تغییرات در سوژه‌های فرهنگی گسترده‌تر مرتبط می‌شوند. برای مثال، آیا رابطه‌ای بین گرایش‌های گسترده‌تر فرهنگی به سمت فردگرایی و پذیرش عمومی بیمه عمر از سوی افراد وجود دارد؟ افرون بر این، آیا

نتیجه‌گیری

رویکرد نوظهور در «جامعه‌شناسی اخلاق» تلاش می‌کند با تکیه بر تمایزاتی که با رشتۀ‌هایی همچون روان‌شناسی و علوم شناختی دارد، جایگاه پیشین خود را نسبت به گذشته برای مطالعه زیست اخلاقی در جامعه به دست آورد. از این‌رو، «جامعه‌شناسی اخلاق» متکی بر تعاریفی از اخلاق است که دربرگیرنده روایت‌ها، هویت‌ها، نهادها، مرزهای نمادین و طرح‌واره‌های شناختی اخلاقی است. در مدلی که با تکیه بر پژوهش‌های تجربی ارائه شد، اخلاق در جامعه‌شناسی اخلاقی است. در نظر گرفته‌اند، به سinx‌شناسی‌های اخلاقی اشاره کرده‌اند. بر اساس این نگاه، می‌توان از سinx‌شناسی‌های اخلاقی در تشخیص تقاوتها در فضیلت‌های اخلاقی، در بررسی چگونگی استفاده از معانی اخلاقی برای ایجاد تمایزات اجتماعی، برای مطالعه چگونگی استفاده از ارزش‌های اخلاقی مختلف در ترسیم مرزها بین خود و گروه‌های اجتماعی و اینکه تنوع اخلاقی، تحت تأثیر نگرش‌های شخصی در خصوص مسائل اجتماعی چگونه ایجاد خواهد شد، استفاده کرد. همچنین، سinx‌شناسی‌های اخلاقی توانسته به بهبود

درک معانی اخلاقی به عنوان گُنش نیز این امکان را فراهم می‌کند که برای درک سوزه‌های اخلاقی بدون اینکه آنها را به عنوان نظام‌های منسجم و یکپارچه در نظر گرفت – به تحلیل آنها پرداخت» (Swidler, 1986, p. 274).

در هر صورت، برای ادغام پژوهش‌هایی که در همه زمینه‌ها ناظر به درک معانی اخلاقی در قالب گُنش اخلاقی انجام شده است، اقدامات مؤثرتری می‌توان انجام داد. برای مثال، روان‌شناسان اجتماعی که جامعه‌شناس هم هستند، می‌توانند تعاریف خودشان از اخلاق را به ایده‌های از پیش تعیین شده در مورد نوع دوستی و رفتار اجتماعی گسترش دهند و در نظر بگیرند که دیگر دغدغه‌های اخلاقی که برای بسیاری از افراد در همه جوامع وجود دارد همچنان مشترک است. همچنین تشخیص این مسئله که «هویت اخلاقی» انواع مختلفی دارد و دیدگاه‌های نظری درباره هویت را دچار آسیب نمی‌کند. در واقع، راهبردهای سنجش روان‌شناختی که پیش از این مورد بحث قرار دادیم، می‌توانند به راحتی با نظریه هویت و دیگر سنت‌های پژوهشی در روان‌شناسی اجتماعی جامعه‌شناسی سازگار شوند (Haidt, 2012).

سنجهش مفاهیم اخلاقی در جامعه‌شناسی کمک کند.

از سوی دیگر، تجارب زندگی در طبقات مختلف اجتماعی به توعات اخلاقی انجامیده و جایگاه نسبی عوامل اجتماعی در توسعه تهدای اخلاقی شخصی روشن تر شده است. پژوهش‌هایی که اخلاق را به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته‌اند، بر تأثیر معانی اخلاقی بر کنش‌ها تأکید کرده‌اند. در این نگاه، نظریه ارزش‌های اخلاقی با الهام از نظریه پارسونزی جای خود را به انگیزه‌های اخلاقی و تأثیر طرح‌وارهای شناختی در چنین انگیزه‌هایی برای ایجاد گذش اخلاقی داده است.

فهرست منابع

فورشت، اینگر؛ رپستاد، پل. (۱۳۹۴). درآمدی به جامعه‌شناسی دین: نظریه‌های کلاسیک و معاصر. (ترجمه: مجید جعفریان). قم: نشر ادیان.

۸۷

- Abend, G. (2011). Thick Concepts and the Moral Brain. *European Journal of Sociology / Archives Européennes de Sociologie*, 52(1), 143–172. <https://doi.org/10.1017/S0003975611000051>
- Bellah, R. N., Madsen, R., Sullivan, W. M., Swidler, A., & Tipton, S. M. (1996). *Habits of the Heart, With a New Preface: Individualism and Commitment in American Life*, Berkeley: Univ. Calif. Press.
- Boltanski, L., & Thévenot, L. (2006). *On Justification: Economies of Worth* (C. Porter, Trans.; 1st Edition). Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Burke, P. J., & Stets, J. E. (2009). *Identity Theory* (Illustrated edition). New York: Oxford University Press.
- Bykov, A. (2019). Rediscovering the Moral: The ‘Old’ and ‘New’ Sociology of Morality in the Context of the Behavioural Sciences. *Sociology*, 53(1), 192–207. <https://doi.org/10.1177/0038038518783967>
- Firat, R., & McPherson, C. (2010). *Toward an Integrated Science of Morality* (pp. 361–384). New York: Springer. https://doi.org/10.1007/978-1-4419-6896-8_19
- Fligstein, N., & McAdam, D. (2012). *A Theory of Fields* (Reprint edition). New York: Oxford University Press.
- Fourcade, M., & Healy, K. (2007). Moral Views of Market Society. *Annual Review of Sociology*, 33(1), 285–311.



<https://doi.org/10.1146/annurev.soc.33.040406.131642>

- Garfinkel, H. (1967). *Studies in Ethnomethodology* (1st edition). Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hal.
- Graham, J., Nosek, B. A., Haidt, J., Iyer, R., Koleva, S., & Ditto, P. H. (2011). Mapping the Moral Domain. *Journal of Personality and Social Psychology*, 101(2), 366–385. <https://doi.org/10.1037/a0021847>
- Greene, J. D., Morelli, S. A., Lowenberg, K., Nystrom, L. E., & Cohen, J. D. (2008). Cognitive load selectively interferes with utilitarian moral judgment. *Cognition*, 107(3), 1144–1154. <https://doi.org/10.1016/j.cognition.2007.11.004>
- Haidt, J. (2001). The emotional dog and its rational tail: A social intuitionist approach to moral judgment. *Psychological Review*, 108(4), 814–834. <https://doi.org/10.1037/0033-295x.108.4.814>
- Haidt, J. (2008). Morality. *Perspectives on Psychological Science*, 3, 65–72. <https://doi.org/10.1111/j.1745-6916.2008.00063.x>
- Haidt, J. (2012). *The Righteous Mind: Why Good People Are Divided by Politics and Religion*. New York: Pantheon Books.
- Haidt, J., Koller, S. H., & Dias, M. G. (1993). Affect, culture, and morality, or is it wrong to eat your dog? *Journal of Personality and Social Psychology*, 65(4), 613–628. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.65.4.613>
- Hitlin, S., & Piliavin, J. A. (2004). Values: Reviving a Dormant Concept. *Annual Review of Sociology*, 30, 359–393.
- Parsons, T. & Shils, EA. (1951). *Toward a General Theory of Action: Theoretical Foundations for the Social Sciences*. Cambridge, MA: Harvard Univ. Press.
- Quinn, S. (2008). The transformation of morals in markets: Death, benefits, and the exchange of life insurance policies. *AJS; American Journal of Sociology*, 114(3), 738–780. <https://doi.org/10.1086/592861>
- Smith, C. (2003). *Moral, Believing Animals: Human Personhood and Culture*. Oxford: Oxford University Press.
- Spates, J. L. (1983). The Sociology of Values. *Annual Review of Sociology*, 9, 27–49.
- Stauth, G. (1992). Nietzsche, Weber, and the affirmative sociology of culture. *European Journal of Sociology / Archives Européennes de Sociologie / Europäisches Archiv Für Soziologie*, 33(2), 219–247.
- Steensland, B. (2006). Cultural Categories and the American Welfare State: The Case of Guaranteed Income Policy. *American Journal of Sociology*, 111(5), 1273–1326. <https://doi.org/10.1086/499508>
- Stets, J. E., & Carter, M. J. (2012). A Theory of the Self for the Sociology of Morality. *American Sociological Review*, 77(1), 120–140.



۸۸

قمصانه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی
سال چهارم
شماره چهارم
زمستان ۱۴۰۰

<https://doi.org/10.1177/0003122411433762>

- Stets, J., & Carter, M. (2006). The Moral Identity: A Principle Level Identity. In *Purpose, Meaning, and Action: Control Systems Theories in Sociology* (pp. 293–316). Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1007/978-1-137-10809-8_12
- Swidler, A. (1986). Culture in Action: Symbols and Strategies. *American Sociological Review*, 51(2), 273–286. <https://doi.org/10.2307/2095521>
- Turiel, E. (2002). *The Culture of Morality: Social Development, Context, and Conflict*. New York: Cambridge Univ. Press.
- Vaisey, S. (2007). Structure, Culture, and Community: The Search for Belonging in 50 Urban Communes. *American Sociological Review*, 72(6), 851–873. <https://doi.org/10.1177/000312240707200601>
- Wrong, D. H. (1961). The Oversocialized Conception of Man in Modern Sociology. *American Sociological Review*, 26(2), 183–193. <https://doi.org/10.2307/2089854>
- Zelizer V. A. (1994). *Pricing the Priceless Child: The Changing Social Value of Children*. Princeton, NJ: Princeton Univ. Press.
- Zelizer V. A. (2007). *The Purchase of Intimacy*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Zerubavel E. (1997). *Social Mindscapes: An Invitation to Cognitive Sociology*. Cambridge.MA: Harvard Univ. Press.



